



خورشیدی

از

افق‌های دور

سید مرتضی نجومی

در زبان شریعت مقدسه (آیات و احادیث شریفه) علم، به نور و عالمان به خورشیدها و ستارگان تشبیه شده‌اند، اما تابش علم و ادب و دانش بعضی از بزرگان به جهت نزدیکی و دوری از مجامع اسلامی و متمدن، کم و زیاد دیده می‌شود، چونان ستارگان و خورشیدها که هرکدام به ما نزدیکتر است درخشندگی و نورافشانش را بیشتر و هرکدام دورتر، تابش و نورش را کم‌سوتر می‌بینیم و بسا ممکن است آنکه دورتر است به مراتب گرمتر و درخشنده‌تر باشد، همانطور که ستارگان بسیار درخشنده و گرمازا که صدها سال نوری از ما فاصله دارند اما از آنها جز نوری کم‌سو و سوسویی کم‌نور نمی‌بینیم، بعضی از شخصیت‌های علمی شیعی نیز چنان شناخته شده و چنان به مجتمعات شیعی نزدیکند که چون آفتابی تابان می‌درخشند اما بعضی چنان دورند که ما از آنها جز تابشی از افق‌های دور مشاهده نمی‌کنیم.

حافظ ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی بکر بن عبدالله بن عبدالرحمن بن احمد بن ابی بکر قضاعی معروف به ابن اَبَّار اندلسی برای جامعه ما از این شخصیات است، او - که به قول استاد و نویسنده معروف، محمد عبدالله عَنان از بزرگترین شخصیات تاریخ اندلس است - چنان از دسترس ما بدور است که حتی دست یابی به کتبش یا معرفت به مقامش برای ما مقدور نبوده است و باید یک دنیا از صنعت چاپ و گسترش فرهنگ چاپخانه، متشکر و ممنون باشیم که بعضی از کتب ابن اَبَّار را از دورترین نقطه مغرب اقصای اسلامی، به گستره کشورهای اسلامی آورده است و نه تنها به مقام علمی، ادبی، تاریخی، سیاسی، اجتماعی و دینی ابن اَبَّار واقف گشته ایم بلکه دریافیم که او شهیدی مظلوم از شیعه، در دیار غربت غرب بوده است و در حقیقت او خورشید خونبار شیعی در افقهای دور است.

پرورش انسانی والا و گرانقدر در اجتماعی مناسب خود، به آن اندازه مهم نیست که انسانی ارزنده و نابغه در اجتماعی نامناسب و ناهمگون همچون مجتمع آموی یک تنه و به دور از دیار تشیع و فرهنگ آن و بدون دسترسی به علمای شیعه و اجتماع و کتب آنان، این چنین پرورش یابد و آخر الامر هم او را به جرم تشیع و به دستاویز گفتن قصیده ای در نکوهش سلطان وقت به محاکمه و معاتبه آورده و تازیانه زند، سپس او را بکشند و جسدش را با تمام کتابها و تألیفات و آثار و اجازات او یکجا به آتش کشند و بدین گونه به زندگی پربار و پرارزش بزرگترین شخصیت ادبی اندلس در قرن هفتم هجری پایان دهند.

حافظ محمد بن عبدالله بن ابی بکر قضاعی اندلسی معروف به ابن اَبَّار در اواخر ربیع الثانی سال ۵۹۵ هجری در بَلَنْسِیَة متولد و در صبحگاه سه شنبه یا چهارشنبه ۲۱ محرم (یا ۲۰ محرم) سال ۶۵۸ هجری مطابق با ۸ ینایر ۱۲۶۰ میلادی به شهادت رسیده است، او شخصیتی بسیار بزرگ و تابنده در تاریخ مغرب اسلامی است، فقیهی قوی و استوار، امامی بلند پایه در فصاحت و بلاغت، شاعری نامدار و نام آور، مورخی محقق، شخصیتی با اهمیت تر از همه شخصیات عصر خویش.

برای ترجمه و شرح حال او به مراجع زیر باید مراجعه کرد:

۱ - ابن اَبَّار حیانه و کتبه از عبدالعزیز عبدالمجید.

۲ - ازهار الریاض فی اخبار عیاض از منقری ج ۳ ص ۲۰۴.

۳ - اعتاب الکتاب از ابن الاَبَّار و مقدمه آن از دکتر صالح اشتر، چاپ دمشق.

- ٤ - الاعلام، خير الدين زركلى ج ٧ ص ١١٠، ج ١٠ ص ٢٠٩.
- ٥ - اعيان الشيعة، عاملى جلد ٤٥ يا جلد ٩ ص ٣٨٤، چاپ يازده جلدى.
- ٦ - الأنوار الساطعة فى المائة السابعة، علامة طهرانى ص ١٦٠.
- ٧ - تاريخ آداب اللغة العربية، جرجى زيدان ج ٣ ص ٨١.
- ٨ - تاريخ ابن خلدون (تاريخ الدولة الاسلامية بالمغرب).
- ٩ - تاريخ ادب عربى بروكلمان.
- ١٠ - تاريخ الدولتين الموحديّة والحفصية، زركشى.
- ١١ - تاريخ الفكر الأندلسى ص ٢٧٧ - ٢٨٠.
- ١٢ - التكملة - تكملة الصلة ابن بشكوال ومقدمه آن.
- ١٣ - الحلة السّراء، ابن اَبّار ومقدمه آن.
- ١٤ - ديرة المعارف الاسلامية، برينانيا ج ١ ص ٦٧ مقاله اى از محمد بن شنلب.
- ١٥ - الدرّية الى تصانيف الشيعة، علامه طهرانى.
- ١٦ - الرايات، ابن سعيد ص ٨١.
- ١٧ - ربحانة الأدب، ج ٥ ص ٢١٠، چاپ اول.
- ١٨ - شذرات الذهب، ج ٥ ص ٢٩٥.
- ١٩ - العربى (مجلة كويتى) ش ٧٧ مقاله اى از محمد عبدالله عتّان كه بعينها در اعيان الشيعة بعداً به ترجمه ابن اَبّار ملحق نموده اند.
- ٢٠ - العمدة، ابن رشيق قيروانى.
- ٢١ - عنوان الدرّاية، غيرينى.
- ٢٢ - فهرس الفهارس، كَتّانى ص ١ - ٩٩.
- ٢٣ - فهرس المخطوطات المصوّرة، لطفى عبدالبديع ص ٢ - ١١٧.
- ٢٤ - فوات الوفيات، ابن شاكر كنىبى شماره ٤٢٦ ج ٢ ص ٤٥٠.
- ٢٥ - كشف الظنون، ص ٢٨٦ - ٣٧٢.
- ٢٦ - مرآة الجنان، يافعى ج ٤ ص ١٥٠.
- ٢٧ - مصفى المقال، علامه تهرانى ٤١٠ - ٤١١.
- ٢٨ - المعجم فى اصحاب القاضى الصفدى از ابن اَبّار.

۲۹ - معجم المؤلفین، عمر رضا کخّاله ج ۱۰ ص ۲۰۴.

۳۰ - اَلْمَغْرِب فِي حُلَى الْمَغْرِب، ابن سعید مغربی ج ۲ ص ۳۰۹.

۳۱ - نفع الطب بفضن الاندلس الرّطیب، از مقرّی تلمسانی ج ۱ ص ۶۳۰، ج ۳

ص ۳۴۶، ج ۴ ص ۲۸۲، ج ۶ ص ۲۵۳-۲۴۳.

۳۲ - الوافی بالوفیات، صفی الدّین خلیل بن ایبک صفدی ج ۳ ص ۳۵۵.

۳۳ - هدیه العارفین، اسماعیل بغدادی.

وافسوس که ما را بر برخی از این کتب دسترسی نیست و به هرحال به یاری خداوند و با اعتدال از نقص و اعتراف به قصور، ترجمه‌ای از این شخصیت بزرگ تاریخ، حدیث، ادب، شعر، سیاست، کتابت، تألیف و تصنیف، تقدیم محضر ارباب فضل می‌داریم.

در اواخر قرن ششم هجری و درست در اواخر ربیع‌الثانی به سال ۵۹۵ هـ. ق اندلس و بَلَنْسِیَه شاهد میلاد بزرگ مردی از شخصیات تاریخی خود گشت، مورخی بزرگ، محدثی ادیب، شاعری محقق، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی بکر قضاعی معروف به ابن اَبّار از قبیله قُضاعه یمنی که سالهای پیشین در شرق اندلس در اُنْدَه که از اطراف بلنسیه بود ساکن گشته بودند و در شهر بلنسیه ابن اَبّار ولادت یافت، صفدی در الوافی بالوفیات او را به دو عنوان ابن اَبّار و اَبّار می‌خواند، ابوالحسن علی ملقب به عزالدین و معروف به ابن اثیر جزری در اللبّاب فی تهذیب الأنساب چنین می‌گوید:

«اَبّار به فتح الف و تشدید باء منسوب است به اَبّار جمع اَبّره (بمعنی سوزن)»

و بعضیها گفته‌اند که منسوب است به اَبّار التَّخْل و این خطا و اشتباه است، اَبّار التَّخْل آن کسی است که ماده نرینه درختان خرما را به درختان ماده خرما تلقیح می‌کند.

بَلَنْسِیَه شهری است بسیار زیبا با مناظر زیبای طبیعی و زمینی شاداب و با طراوت در سه میلی دریای مدیترانه و در پهنه دشتی بسیار سرسبز و هوایی معتدل، رودخانه‌ای از وسط آن جاریست که باغات و بوستانهای اطراف شهر را سیراب می‌نماید، در کناره‌های آن ساختمانهای زیبا و باغچه‌هایی چون بهشت برین تهیه دیده‌اند، موقعیت جغرافیایی بلنسیه

آن را شهری پر ثروت، تجارتي، پر بار از محصولات کشاورزی ساخته است. آن چنان که در روزگاران گذشته، همیشه کاروانهای تجاری (زمینی و دریایی) به سوی آن در حرکت و دمی آرام نداشته است، هوای معتدل و سرسبزی زمین، کشاورزی آنرا پربار نموده و میوه های آن به انواع گوناگون بوده است. و به قول حمیری: «بلنسیه در برگیرنده خیرات خشکی و دریا بوده است». بلنسیه بعد از پیروزی طارق، قریب ۳۵۰ سال در دست خلفای عرب باقی ماند.

مورخان، همگی اهل بلنسیه را به ظاهر آراسته و اخلاق کریمانه و لطافت روح و پاکیزگی نفس ستوده اند، در چنین محیط پر خیر و برکتی، ابن اتار پرورش می یابد، هر چند که از کودکی و نوجوانی او چندان چیزی نمی دانیم، اما نوشته های زیادی که از ابن اتار بدست ما رسیده است خود گویای آن است که او زمانی طولانی در محضر بزرگان و شیوخ ادب و حدیث بوده است و نام آنان را در مؤلفات خود آورده چون ابی عبدالله محمد بن نوح غافقی و ابی جعفر حصار و ابی الخطاب بن واجب و ابی الحسن بن خیره و ابی سلیمان بن خَرط و ابی عبدالله محمد بن عبدالعزیز بن سعاده و شاید سرده شيوخ و استادان ابن اتار را بتوان حافظ ابوالربیع بن سلیمان بن موسی بن سالم کلاعی شمرد، ابوالربیع بزرگترین محدث عصر خود و از مشهورترین عالمان اندلس در زمان خود بوده و ابن اتار در اعتاب الکتاب اعتراف به فضل و عنایت او نموده و همو بوده که قلم هنری در کف او نهاده و فن کتابت را بدو آموخته و ابن اتار مدت بیست سال با او همنشین و ملازم بوده و به اشاره او صله ابن بشکوال را در سه مجلد تنظیم و تکمیل نموده است، ابن اتار به عالمان و علمای بلنسیه اکتفا ننمود و در تمام سرزمین اندلس به گردش پرداخت تا فرهنگ علمی زمانه خود را نیز دریابد، قُرْطَبَة و اِشْبیلیة را زیارت کرد و به سال ۶۱۹ در شهر تطیوس، به درس و بحث خود مشغول بود که پدرش وفات یافت. و در این هنگام یا شاید ۶۲۰ هجری به بلنسیه بازگشت و به منشی گری و کتابت برای فرمانروای آن (سید ابو عبدالله محمد بن ابی حفص بن عبدالمؤمن بن علی) پرداخت و بعد از او نیز منشی پسرش سید ابی زید گردید. بلنسیه از چندی قبل مورد تنازع بین دولت موحدین و رئیس ابی جمیل زیان بن مدافع بن مردنیش بود و در جنگهای داخلی بالأخره زیان بن مردنیش توانست بر بلنسیه غالب گردد، امیر آنجا ابوزید به همراهی اهل و مال و منشیش ابن اتار گریخته به

مسیحیان اسپانیا پناه آوردند، امیر ابو زید با تمایل روز به روز به مسیحیان، آخرالمر به دین آنان گروید.

ابن اَبَّار چون چنین دید او را رها نموده و به سال ۶۲۶ هجری به بلنسیه برگشت و به منشیگری برای امیر جدید ابن مردنیش پرداخت در این هنگام اندلس صحنه جنگهای داخلی و اختلاف بین امرایی چون زیان بن مردنیش و متوکل بن هود و محمد بن احمر- که به ملوک الطوائفی حکم می راندد- شده بود و مصیبت بارتر آنکه این سرزمین مجد و عظمت اسلامی مورد هجومهای پیاپی خارجی هم گردیده بود و مخصوصاً بلنسیه که مورد هجوم و محاصره پادشاه منطقه اراگون بود و بسیاری از برج و باروهای اطراف بلنسیه و شقر در سال ۶۳۳ هجری به تصرف او درآمد و قلعه و باروی انیشه (نزدیک بلنسیه) را برای حمله به بلنسیه بنا نهادند، ابن مرد نیش، اهالی شاطبه و شقر و بلنسیه را تهییج نمود تا قیام نموده و قلعه انیشه را باز پس گیرند، در ۲۰ ذی الحجه ۶۳۴ بدانجا حمله نمودند، اما این حمله به شکست انجامید و عده زیادی از علماء بزرگ و فقهاء آن دیار کشته شدند که از جمله آنها ادیب و محدث، علامه ابوالربیع سلیمان بن موسی بن سالم کلاعی، استاد ابن اَبَّار بود که ابن اَبَّار او را به قصیده ای طولانی به مطلع:

أَلْمَأْ بِأَشْلَاءِ الْعُلَا وَالْمَكَارِمِ تَقَدُّ بِأَطْرَافِ الْفِنَا وَالصَّوَارِمِ

آیا پیکره بزرگواری و مکرمتها به وسیله نوک نیزه ها و لبه تیز شمشیرها از هم دریده نشده است. مرثیت گفت.

اوضاع و احوال نشانگر آن بود که بلنسیه در حال سقوط و افتادن به دست مسیحیان است، در رمضان ۶۳۵ هجری، مسیحیان بلنسیه را به محاصره درآوردند، مسلمانان به سلطان دولت حفصی در مغرب و سلطان تونس ابن زکریا یحیی بن ابی حفص، ملتجی شده و کمک خواستند، ابن مرد نیش جماعتی از بلنسیه را به همراهی ابن اَبَّار در رجب ۶۳۶ به نزد سلطان حفصی فرستاده و او را به کمک خود و نجات کشور اسلامی اندلس طلبید، در این سفر ابن اَبَّار وظیفه خود را بخوبی انجام داد و در حضور سلطان تونس در ۴ محرم ۶۳۶ قصیده دراز و جانسوز خود را با مطلعی بسیار دردناک و نومیدانه چنین خواند:

أَدْرِكُ بِحَبْلِكَ خَبْلِي اللَّهُ أَنْدَلُسَا إِنَّ السَّبِيلَ إِلَى مَنجَاتِهَا دَرَسَا

با سپاه خود که سپاه الله است اندلس را دریاب

همانا راه نجات اندلس از بین رفته است

قسمتی از این قصیده ۶۷ بیتی در اعیان الشیعة چاپ جدید ج ۹ ص ۳۸۸ نقل

شده است.

ابن قصیده بسیار فصیح و بلیغ به قول مقرر بسیاری از ادبا و شعرا را در اقتفاء و

تقلید از آن مشغول و عاجز کرده است.

قرائت این قصیده در حضور سلطان تونس تأثیر بسزائی نمود، او دستور داد تا

ناوگانی دریایی با سلاح و مهمات و مال و آذوقه بسیار به شهر محاصره شده بفرستند،

متأسفانه این ناوگان بواسطه شدت محاصره کاری از پیش نبرده و دربندره‌های دیگر لنگر

انداخت و مسلمانان مجبور به گفتگو با مسیحیان شدند، ابن ابار خود حاضر و ناظر سقوط

شهر بوده، خود در جلسه تسلیم روز سه‌شنبه ۱۷ صفر ۶۳۶ حاضر بود و بنا شد تا ۲۰ روز

مسلمانان شهر را تسلیم نموده و هر چه مال و منال دارند از شهر برگرفته و به جاهای دیگر

کوچ کنند، فقراء و مستمندان ابتداء و بزرگان و امراء بعد از آنان شهر را واگذارده و خارج

شدند و خود امیر ابی جمیل زیان، صبحگاه روز جمعه ۲۷ ماه صفر از شهر خارج گردید و

مسیحیان در همان روز که مطابق با ۹ اکتبر ۱۲۳۸ میلادی بود به بلنسیه وارد گشتند.

سقوط بلنسیه بعد از قُرطبه مسلمانان را بی اندازه محزون و غمگین ساخت،

ابن ابار با چشمانی خونبار بر وطن عزیز خود خون می‌گرید و نقل کلمات جانسوز و ادیبانه او

که دل سنگ را آب می‌کند خود مقالی دیگر می‌طلبد.

هجرت به تونس

ابن ابار خود بخوبی می‌دید که مسیحیان به شهرهای دیگر اندلس یکی پس از

دیگری حمله خواهند برد و آرامشی برای مسلمانان نخواهد بود و به همین جهت تصمیم

گرفت به تونس هجرت کند و به سلطان حفصی پناه برد که قبل از آن کمال رعایت و

اکرام را از او دیده بود بدین جهت در اواخر صفر سال ۶۳۶ سرزمین اندلس را با سفری غیر

بازگشتنی پشت سر نهاده و رو به تونس نهاد و بدین سان دوره اول زندگی ابن ابار در بلنسیه

و اسپانیایان یافت و دوره دوم زندگی او در تونس آغاز گشت.

خوشبختانه مردم تونس در این هنگام آغوش مهر و محبت خود را برای مهاجرین و پناهندگان آواره مسلمان گشوده و نه تنها مسلمانان اندلس بلکه مسلمانان سایر شهرهای مراکش بدانجا پناه بردند، سلطان ابوزکریا فرمانروای تونس بود، او با قدرت تمام و با فرونشاندن سرکشیهای قبایل عرب و سیاست حکیمانه داخلی و روابط حسنه خارجی با مسیحیان و پیمانهای تجارتي توانسته بود، موضع محکمی برای خود و دولت تونس فراهم آورد و در سایه این دولت قوی و سلطان خردمندش، ابن ابار توانست بزودی عظمت و مکنت و پیروزی مجدد خود را بازیابد و انصاف آنکه سلطان ابوزکریا هم بخوبی از او استقبال نموده و قدر و مقام او را ارج نهاد و منصب انشاء و کتابت در دیوان خود را به او وا گذاشت و حتی بزودی منصب منشیگری خاص و نوشتن طغرای مخصوص سلطانی را نیز بدو عنایت کرد.

اما بخت واژگون ابن ابار شانس جدید او را از بین برد. زیرا ابن ابار طغرا و علامت سلطانی را به خط مغربی می نگاشت و سلطان مایل بود که آن را به خط مشرقی بنویسند و بدین سبب منصب کتابت طغرا را به احمد بن ابراهیم غسانی وا گذاشت و از ابن ابار خواست به نوشتن رسائل و کتابات اکتفاء نموده و کتابت طغرا را به خطاط جدید وا گذارد، ابن ابار از برتری دادن دیگران بر خود رنجیده خاطر گشت و چنین امری را اطاعت ننموده و چون سابق به خط مغربی طغرا را می نوشت، این امر موجب آن گشت تا مورد عتاب و غضب سلطانی واقع گردد، ابن ابار بسیار خشمگین شده قلم را به سوی پرتاب نمود و چنین خواند.

أَطْلَبُ الْعِزَّةَ لَطْفِيٍّ وَدَّرَ الدَّلَّ وَلَوْ كَانَ فِي جَنَانِ الْخُلُودِ

عزت و بزرگواری را در میان شعله آتش جستجو کن و ذلت را اگرچه در بهشت هم باشد، رها کن.

این خبر را به گوش سلطان رساندند او نیز ابن ابار را از کار باز داشته و امر نمود تا در منزل خود خانه نشین گردد.

متأسفانه این قضیه ابن ابار را بسیار آزرده خاطر نمود آنچنان که به خشونت و تندگی گرائید، بدبختانه سخن چینی حسودان اطراف سلطان که نمی توانستند آوارگان و پناهندگان اندلسی را در بهترین پستهای دولت حفصی ببینند و برتری آنان را بر فضل و

علم و هنر خود تحمل نمایند، مزید بر علت گشت، اما ابن اَبّار بزودی خود متوجه خطای خود گشت و برای جبران آن به فرزند سلطان ابی عبدالله محمد پناه برده و درخواست نمود تا شفاعت او را نزد پدرش نماید و در مدتی که از کار برکنار بود دست به تألیف کتاب شیرین اَعْتَابُ الْکُتَّابِ زد که در آن بخشش و گذشت رؤساء و امراء از منشیان و عفو از تقصیر آنان را آورده است، به تألیف این کتاب و کوششهای امیر ابی عبدالله محمد بعد از زمانی طولانی و انتظاری جانکاه، عاقبت سلطان از تقصیر ابن اَبّار درگذشت و او را بخشوده، به عمل سابق خود بازگرداند.

تبعید به الجزائر

در سال ۶۴۶ ابویحیی ولیعهد سلطان و در سال بعد خود سلطان درگذشتند و امر سلطنت و امارت به فرزند دیگر سلطان مستنصر رسید، او به نقل زرکشی در بیست و دو سالگی و به قول ابن خلدون در حدود بیست سالگی به سلطنت رسید، همتی بلند داشت، کاخها و بناها را دوست داشت سیاست داخلی و خارجی پدر را دنبال کرد در اطراف خود جمعی از عالمان و ادیبان را گرد آورد که یکی از آنان ابن اَبّار بود که گهگاه در حضور او به ارتجال شعر می‌گفت، اما حسودان ابن اَبّار بسیار بودند و هیچگاه از مکر و حيله درباره او کوتاهی نداشتند، پیشرو این دسته ابن ابی‌الحسین وزیر بود که از دشمنان سرسخت و کینه‌ورزان عنود او بود و همو بود که توانست سینه مستنصر را ملامت از کینه ابن اَبّار نموده و او را به جوش و خروش در آورد تا اینکه سلطان او را در سال ۶۵۵ به بُجَایه از شهرهای الجزائر تبعید نمود، علی بن محمد بن رزین تجیبی نقل می‌کند که در این سال در بُجَایه قرائت ابن اَبّار مرعجمش را سماع نموده است. ابن اَبّار در ایام تبعید خود در بُجَایه دور از کارهای دیوانی و منشیگری به تصنیف و تألیف در فنون مختلف پرداخته و به نقل نفع الطیب، ابن سعید ملاقات و مجالس خود را با او در بُجَایه چنین وصف می‌کند: بین ما مجالسی مأنوس تر و دلپذیرتر از ایام جوانی و با طراوت‌تر از گلستانهای گلبار و شاداب گذشت، خوشبختانه ایام تبعید ابن اَبّار به بُجَایه سبب گشت تا غربینی به مقام او وقوف یافته و نام او را در ضمن علماء قرن هفتم بُجَایه در «عنوان الدرّایة» جاودانه سازد، تاریخ بازگشت ابن اَبّار به تونس و رضای مستنصر و عفو از او به روشنی معلوم نیست ولی باز هم

ابن اَبّار نتوانست برای مدتی طولانی رضای سلطان را نگهدارد، ابن خلدون گوید: که ابن اَبّار را پردماغی و تکبر و تنگ خلقی بود و همیشه بر مستنصر عیب جویی می کرد و از آنجا که همیشه اندلس و والیان آنجا را بر تونس و حکمرانانش برتری می داد، سلطان از او رنجیده و خشمگین بود این عوامل سببی بود که بیشتر اوقات از ابن اَبّار چیزهایی سرزند تا مستنصر را به غضب و خشم در آورد، او به علم و دانش خود مغرور بود و در اموری که به او مربوط نبود دخالتها می کرد و با اینکه سلطان گهگاه مشکلات علمی، حل معما و یا لغزی را از او می خواست یا به سوی او می فرستاد تا حل نماید، ولی باز هم چون ابن اَبّار به مجلس سلطان وارد می گشت مورد التفاتی واقع نمی شد، ابن اَبّار همیشه از این امر شاکی و دردمند بود و بدشمنی و بی بختی خود را از زمانه جفا کار و بی وفا می دانست و با روزگار ناخوشایند خویش چنین معاتبه می کرد.

عَلَّتْ سَيِّ وَ قَدْرِي فِي انْخِفاضِ
وَحُكْمِ الْكَرْبِ فِي الْمَرْبُوبِ مَاضِ
إِلَى كَمْ أَسْخَطَ الْأَفْئِدَا زَحْتِي
كَانَتِي لَمْ اَكُنْ يَوْمًا يَرَايْضِ

عمرم گذشت در حالی که موقعیت و شخصیت من همواره روبه کاستی است و اراده الهی درباره بندگانش نافذ است.

تاکی از سرنوشتها خشمگین باشم، مثل اینکه روزی از زندگی راضی نبوده ام.

یدبختانه ابن اَبّار وقتی خواست مکانت خود را نزد سلطان، بزرگ نموده و قابلیت خود را تجدید و آشکار نماید و این قضیه بجای آنکه بسود او تمام شود به خواری و نکبت و گرفتاری او انجامید، روزی به محضر سلطان حاضر گشته، شنید که او از مولد و طالع ولادت فرزند خود واثق از بعضی از حاضرین پرسشهایی می کند، ابن اَبّار روز بعد نامه ای را به سلطان ارائه نمود که در آن تاریخ و طالع ولادت واثق را بیان داشته بود. چون مستنصر آن را دید از دخالتهای نابجای ابن اَبّار بسیار خشمگین و غضبناک گردید، سخن چینیهای حاسدان هم سینه سلطان را لبریز از کینه او نموده بود، آنان همیشه ابن اَبّار را متهم به نقشه شوم برای دولت و سلطان می نمودند، سلطان امر نمود که او را گرفته و تمام کتب و نوشته ها و دفترهایش را مصادره نمایند، به کاتب خود احمد بن ابراهیم غسانی امر کرد جستجویی در کتب و نوشته های او نماید و انحرافات عقیدتی او را بیابد، گویند در نامه ای دیدند که سلطان را چنین مذمت نموده بود:

ظَفَى يَتُونِسَ خَلْفٌ سَمُوهُ ظُلْمًا خَلْبَفَةٌ

ابن خلدون شعر دیگری را به نقل از مرادی آورده است، در هر صورت، تألیف کتاب در مذمت بنی امیه و مدح علی (علیه السلام) حتی بصورت غلو و مرثیه گفتن برای حضرت سیدالشهداء و تألیف کتاب درر السمط فی خبر السبط و کتاب تاریخ او را بهانه ای آوردند که به سلطان جسارتها نموده است، مستنصر در غضب شده امر نمود او را در صبحگاه سه شنبه ۲۱ محرم ۶۵۸، تازیانه زده و با نیزه ها کشتند و سپس جنازه و کتابها و دفترها و اجازات و اسناد او را یکجا با جسد او سوزانیدند و تألیفات او به ۴۵ جلد می رسید، در دایره المعارف الاسلامیه آمده است که او را در صبح چهارشنبه ۲۰ محرم کشته و در روز بعد جسد او را با کتیش سوزانیدند با این مرگ جانسوز و غم انگیز بود که مورخین براو رحمت آورده و قاتل او را به ظلم و جور متصف نموده اند.

ابن شاکر کتبی در فوات الوفيات و صفدی در الوافی بالوفیات گویند که او مظلوم در تونس بدست سلطان کشته شد به خیال آنکه داعیه خروج و تفریق اجماع مسلمین دارد. علامه بزرگوار تهرانی در الذریعه ج ۸ ص ۱۲۴ چنین می گوید:
درر السمط فی خبر السبط لامام الاندلس ابن اَبَّارِ المَقْتُولِ ظَلْمًا.

مظلومیت ابن اَبَّارِ چنان بوده که بعضی از مورخین او را به شهید توصیف نموده اند، همانطور که زرکشی می گوید سلطان بعد از کشتن او بسیار نادم و پشیمان گشت.
صلاح الدین خلیل بن ابیک صفدی در الوافی بالوفیات ابن اَبَّارِ را چنین وصف کرده است:

بصیر به رجال، عارف به تاریخ، امامی در عربیت، فقیهی بزرگ و صاحب قرائت و با دستی بلند در بلاغت و انشاء در نظم و نثر و ریاستی تمام و جلالت و ابهت و تجملی کامل. دیگران هم کم و بیش بدین القاب و اوصافش ستوده اند، نظر به عقیده و آراء دینی شیعی ابن اَبَّارِ، محتاج به مراجعه به کتب او مخصوصاً به سه تایی آنهاست و از این سه کتاب درجهٔ ولاء و محبت او به امیر (علیه السلام) و ائمهٔ معصومین معلوم می گردد، افسوس که ما را دسترسی بر آن کتب نیست و آن سه کتاب:

یکی درر السمط فی خبر السبط است که مقتلی است در شهادت حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و مثالب و مخازی بنی امیه، مقری در آخر صفحاتی که از این کتاب

نقل می‌کند می‌گوید: «کتابی است که در باب خود به نهایت و کمال رسیده است»، روشن است چقدر لازم بود برای تهیه این مقال به این کتاب مراجعه شود، اما متأسفانه ما را به آن دسترسی نبود، دکتر صالح الاشر در مقدمه اعیان الکتاب می‌گوید:

از کتاب درر السمط نسخه‌ای خطی و یگانه به ما رسیده است که به قرن دوازده هجری می‌رسد و سید عامر عُدیره آن را تحقیق و به فرانسه ترجمه کرده و مهیای چاپ نموده است تا با آن پایان نامه تحصیلی عالی خود را بگیرد، خوشبختانه در شماره ۱۳ مجله ارزشمند تراثنا ص ۳۴۹ از انتشارات مؤسسه آل‌البیت در قم چنین می‌خوانیم:

از کتابهایی که محققان صادر گشته درر السمط فی خبر البسط که به تحقیق دکتر عزالدین موسی و نشر دارالعرب الاسلامی بیروت به سال ۱۴۰۷ منتشر شده است، کتابی است در مقتل حضرت امام حسین (علیه السلام) به طرز مقامه نویسی و قبل از آن در شهر تَطْوَان در سال ۱۹۷۲ م با تحقیق دکتر عبدالسلام هراس و سعیداحمد اعراب به چاپ رسیده است.

چند روزی برای زیارت و کسب فیض به قم مشرف شدم، متأسفانه هر چه بیشتر دنبال این کتاب گشتم کمتریافتم، امید آن که توفیق رفیق گردد و به زیارتش نائل گردم. دومین کتاب، معادن اللّجین فی مراثی الحسین است، غیرینی این کتاب را بسیار شگفت توصیف نموده و می‌گوید:

اگر او را غیر این تألیف نبود برای بلندی درجه و علو منصب و ارتفاع مرتبت او کافی بود.

سومین کتاب، تاریخ ابن ابار است که ظاهراً در آن به مذمت بنی امیه و نکایت ملوک اموی وقت، پرداخته و نوشته‌های آن کتاب را بهانه و دستاویز برای قتل و شهادت او نمودند و عجباً همین مقدار فصول کتاب درر السمط که مقرری نقل نموده است نه تنها بوی تشیع می‌دهد بلکه شمیم عطرا گین نفس قدسی او زمین و زمان را آکنده است. وجه اخلاص و اقرار و اعترافی بالاتر از این کلمات با آن شدت تقیه و نزعات امویّه، و انصاف آنکه بر برخیها راه نفس و هدایت و رشد چنان بسته است که این همه بوی خوش و جان بخش تشیع و ولاء اهل البیت را نادیده می‌گیرند خداوند همگان را به حق و حقیقت واصل گرداند.

اکنون به ذکر آثار ابن اَبّار می پردازیم، شهادت جانسوز و سوخته شدن جسد و کتب و رسائل و اجازات او موجب شد تا خاکستر خیلی از آثار ارزنده آن مظلوم بدست روزگار جبار ناپایدار به باد برود و نمونه ای هم بدست آیندگان زمان و داوران تاریخ نرسد با این وصف کتبی و نام کتبی دیگر از آن کاتب بزرگ در دست است که به ذکر آنها می پردازیم:

۱ - در السمط فی خبر السبط که در ۱۹۷۲ میلادی در تَظْوَان و در ۱۴۰۷ هجری در بیروت به چاپ رسیده است و امید آنکه روزی ترجمه آن هم به کتابخانه فرهنگ بزرگ ایرانی افزون شود.

۲ - معادن اللّجین فی مرآتی الحسین

۳ - تاریخ ابن اَبّار.

۴ - الاربعون، عمر رضا کَحّال در معجم المؤلفین ج ۱۰ ص ۲۰۴ نام کتاب را چنین آورده است: الاربعون عن اربعین شیخاً من اربعین تصنیفاً لاربعین عالماً من اربعین طریقاً الی اربعین تابعياً عن اربعین صحابياً لهم اربعون اسماً من اربعین قبله فی اربعین باباً.

۵ - اعانة الحقیق فی شرح زاد الفقیر، معجم ج ۱۰ ص ۲۰۴.

۶ - إعتاب الکُتّاب، پیش از این سبب تألیف کتاب إعتاب الکُتّاب را بیان کردیم، «اعتاب» مصدر «اعتب» به معنای اعطای رضا و ازالة گله مندی است و معنای إعتاب الکُتّاب رضامندی از نویسدگان و بازگرداندن حیثیت از دست رفته آنان است، این کتاب شرح حال منشیان و کاتبانی است که مورد بی مهری ملوک و امراء واقع گشته و سپس مشمول مهر و عطوفت آنان شده اند. از این کتاب چند نسخه خطی موجود است یکی در کتابخانه قاهره قسمت مخزن تیمور پاشا که جرجی زیدان در ج ۳ تاریخ الآداب اللّغة ص ۸۱ بدان اشاره می کند و دیگری در کتابخانه اسکوریال نزدیک مادرید و سومین نسخه در کتابخانه عمومی رباط پایتخت مغرب موجود است، خوشبختانه در ۱۳۸۰ هجری به کوشش فرهنگستان لغت عربی در دمشق و به تصحیح و تحقیق دکتر صالح اشتر استاد ادب عربی دانشگاه دمشق به چاپ رسیده است.

۷ — افادة الوفادة، مقرئ درنرخ الطيب از اين كتاب ياد کرده و موضوع آن را تاريخ آتانی که از شرق به اندلس آمدند ذکر می‌کند.

۸ — ايماض البرق في ادباء الشرق، ابن شاكر در فوات الوفيات ج ۲ ص ۴۵۰ و خيرالدين زرکلی در الاعلام ج ۷ ص ۱۱۰ اين كتاب را ذکر کرده‌اند.

۹ — تحفة القادم، به قول زرکلی و اشتر مجله «المشرق» مختصر و منتخبی از آن را نشر کرده است.

۱۰ — تكملة الصلة ابن بشكوال در ۳ جلد در تراجم علماء اندلس، و كتاب صلة ابن بشكوال را در عرض ۱۵ سال از سال ۶۳۱ تا ۶۴۶ در ۳ جلد تكميل نموده که به چاپ رسیده است.

۱۱ — الحلة السیراء في اشعار الامراء که ادب و اشعار امراء اندلس را در هفت قرن و تا زمان خود آورده و به طبع رسیده است. استاد محمّد عبدالله عتّان در كتاب نفيس خود «تاريخ الدولة الاسلامية في الاندلس مکرر در مکرر از سه كتاب ابن اَبّار اعتبار الكتاب و تكملة الصلة والحلة السیراء نقل نموده است.

۱۲ — قطع الرياض في متخير الاشعار، در نفع الطيب ج ۳ ص ۳۴۹ بدین نام آورده شده است، اما در معجم المؤلفين ج ۱۰ ص ۲۰۴ قطع الديرافی متخير الاشعار ذکر می‌کند.

۱۳ — المأخذ الصالح في حديث معاوية بن صالح، در احاديثی است که معاوية بن صالح عالم حمصی روايت کرده است، معاوية بن صالح به اندلس هجرت کرد و از جانب عبدالرحمن داخل، به منصب قضاء منصوب گشت، ابن اَبّار در كتاب المعجم خود به اين تأليف خود تصريح می‌کند.

۱۴ — مظاهره السعي الجميل ومحاضرة المرعي الويل في معارضة ملقى السيل، اين كتاب را زرکلی در الاعلام ج ۱۰ ص ۲۰۹ به نقل از تكملة الصلة حسيني از ابن اَبّار دانسته است.

۱۵ — المعجم في اصحاب القاضى الصفدى، كتابی است در ترجمه اندلسيني که با قاضی ابی علی آشنائی و مؤانست و مجالست داشته‌اند كتاب را کوديرا در يك جلد به سال ۱۸۸۶ ميلادی در مادرید به چاپ رسانده است. بقیه در صفحه ۹۳

و در روایت دیگر از آن حضرت نقل شده است که فرمود:
خداوند متعال پیامبرش را بر محبت خویش تأدیب فرمود و پس از آن امر
خلق را به او تفویض کرده، فرمود:

مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ ۱۰

کسی که اطاعت از رسول خدا کند در واقع خدا را اطاعت کرده است.
او واسطه فیض در عرفان خلق به خدا است، که با اطاعت او خدا اطاعت می شود. و
اگر کسی او را اطاعت نکند؛ خدا را اطاعت نکرده است.
وقتی جمادات در برابر او خاضع باشند، چقدر قبیح است که انسان از فرمان
او سر پیچی نماید.

.....
۱۰ - بحارج ۱۷ ص ۳ و ۴.



بقیه از صفحه ۴۳

۱۶ - هدایة المعتسف فی المؤلف والمختلف، خود ابن اَبَّار در کتاب المعجم به
این نام از کتاب خود یاد می کند، اما مقری در نفع الطیب، هدایة المعترف فی المؤلف
والمختلف ذکر می کند، حال آیا یک کتاب بوده است یا دو کتاب، معلوم نیست.
در بعضی از جاها کتاب «الخصون الیانة فی محاسن شعراء المائة السابعة» را به
ابن اَبَّار نسبت داده اند، اما استاد ابراهیم آبیاری ناشر و محقق این کتاب اثبات کرده
است که این کتاب از ابن سعید علی بن موسی اندلسی است. سخن به دراز کشید از
خداوند متعال برای خود و همه عزیزان امید عضو و عنایت دارم.